

شناخت فقدان‌های تجربه‌شده در تاریخچه‌ی زندگی جوانان ساکن تهران: یک پژوهش پدیدار شناختی^۱

مانی رفیعی^۲، حسین اسکندری^۳، احمد برجعلی*^۴، نورعلی فرخی^۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۶

چکیده

فقدان، اگرچه تجربه‌ای مشترک میان انسان‌هاست، تعریف و گستره‌ی آن به این واسطه که افراد مختلف برداشت‌های گوناگونی از آن دارند کماکان چالشی پیش روی پژوهش‌گران و درمانگرانی است که با این پدیده روبرو می‌شوند. در این مطالعه که به شیوه‌ی کیفی و پدیدار شناختی، با نمونه‌گیری هدفمند و به کمک گروه‌های کانونی و مصاحبه‌ی ژرف‌نگر انجام گرفت، در مجموع تجربیات ۱۳ نفر به صورت گروهی و ۸ نفر به صورت انفرادی در خصوص تعریفشان از چیستی فقدان و فقدان‌هایی که در طول زندگی‌شان تجربه کرده‌اند اخذ و آوانویسی و بر اساس روش تحلیل پدیدارشناسی تفسیری تحلیل شد. نتایج به دست آمده نشان داد که تعریف جوانان از فقدان را می‌توان در سه گونه‌ی کلی تعریف فقدان بر مبنای از دست دادن، بر مبنای پیامدهای هیجانی و همچنین بر مبنای نداشتن شیء مطلوب دسته‌بندی نمود. همچنین گستره‌ای از تجارب فقدان‌های فردی و ارتباطی شامل فوت افراد نزدیک، فقدان‌های خانوادگی، عاشقانه یا دوستانه، اقتصادی-اجتماعی، جسمانی و نهایتاً فقدان‌های مرتبط با مفاهیم ذهنی شناسایی شد. در نهایت مقایسه‌ای با تحقیقات گذشته نشان داد که فقدان‌ها دامنه‌ی وسیع‌تری از آنچه تاکنون شناسایی شده بود را در بر گرفته و تا حد زیادی وابسته به زیست‌جهان و فرهنگ افراد مورد بررسی هستند. در نتیجه ضروری به نظر می‌رسد که

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری است.

۲. دانشجوی دکتری روان‌شناسی عمومی، دانشگاه علامه طباطبائی. Mani.rafi@gmail.com

۳. * دانشیار گروه روان‌شناسی عمومی و بالینی، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول). knd40@gmail.com

۴. دانشیار گروه روان‌شناسی عمومی و بالینی، دانشگاه علامه طباطبائی. borjali@atu.ac.ir

۵. دانشیار گروه سنجش و اندازه‌گیری، دانشگاه علامه طباطبائی. farrokhi@atu.ac.ir

تحقیقات آتی واکنش به فقدان‌های مختلف فردی و اجتماعی را از حیث شباهتشان به واکنش‌های متداول در سوگ مورد بررسی قرار دهند.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی، تجربه فقدان، سوگ، جوانان، تجربه زیسته.

مقدمه

فقدان بخشی اجتناب‌ناپذیر از هستی‌های موجودات است و سوگ تجربه‌ای جهان‌شمول و واکنش بهنجار به فقدان به حساب می‌آید (مک کارتی^۱، ۲۰۰۶؛ رندو^۲، ۱۹۸۴). هر دو این پدیده‌ها به واسطه‌ی بخش ذهنی غالبشان دارای ماهیتی مبهم هستند که به این واسطه تعاریف متعدد و بعضاً متضادی را ایجاب می‌کنند. رندو (۱۹۸۴) سوگ را فرآیند واکنش‌های روان‌شناختی، اجتماعی و جسمانی به فقدان تعریف می‌کند. سوگ «فرآیندی است که به ما اجازه می‌دهد از آن‌چه قبلاً بوده عبور کنیم و برای آنچه در پی می‌آید آماده شویم». در واقع سوگ شیوه‌ای سازگارانه یا ناسازگارانه در کنار آمدن با فقدان است (کازاندو^۳ و همکاران، ۲۰۱۰).

فقدان در هسته‌ی اصلی زندگی و رشد جای دارد. به‌نحوی که برخی روان‌شناسان، تغییرات زندگی و پختگی را نتیجه‌ی فقدان (تغییر) یک رابطه‌ی همراه با دل‌بستگی، سبک زندگی قبلی، یک الگوی رفتاری یا تغییر و اصلاح آن دانسته‌اند (والتر و مک‌لوید^۴، ۲۰۱۵). هاروی و میلر^۵ (۱۹۹۸) معتقدند که فرد ممکن است سوگ را در مورد هر فقدان‌هایی که جنبه‌ی مهمی از زندگی شخصی‌اش را تغییر می‌دهد، تجربه کند. به نظر می‌رسد که حتی فقدان‌های بدون سوگواری^۶ نیز می‌توانند تأثیر معناداری بر سازگاری فرد پس از رویدادهایی که معمولاً در هیچ‌یکه‌یچ یک از دسته‌های اصلی بررسی شده نیستند، بگذارد (مک کارتی، ۲۰۰۶).

بر همین اساس یکی از دشواری‌ها در تعریف فقدان این است که به واسطه‌ی تنوع این پدیدار، افراد مختلف فقدان را به شیوه‌ها و شدت‌های متفاوتی تجربه می‌کنند. برخی ممکن است فقدان‌هایی با شدت اندک (برای مثال از دست دادن چند تار مو) و دیگران به نسبت درجات شدیدتری از فقدان (مثلاً از دست دادن یکی از اعضای نزدیک خانواده) را تجربه کنند.

۱. McCarthy

۲. Rando, T. A.

۳. Casado

۴. Walter, C. A., & McCoyd, J. L.

۵. Harvey, J. H., & Miller, E. D.

۶. non-bereavement losses

هاروی و میلر (۱۹۹۸) معتقدند که انسان‌ها به صورت عام بین فقدان‌های بزرگ و کوچک تفاوت قائل می‌شوند و روان‌شناسی فقدان در صورتی بیش‌ترین کاربرد را خواهد داشت که روی آن چیزهایی تمرکز کند که افراد آن را «فقدان‌های عمده»^۱ در زندگی‌شان تلقی می‌کنند. هاروی (۱۹۹۶) فقدان‌های عمده را کاهشی در منابع چه ملموس و چه ناملموس، در چیزی که فرد سرمایه‌گذاری هیجانی قابل توجهی روی آن نموده است، تعریف می‌کند. در جایی دیگر هاروی و میلر (۱۹۹۸) ترکیبی از نشان‌گرهای ذهنی و عینی را شامل یک شاخص ذهنی از سوی فرد که نشان می‌دهد او فقدان عمده‌ای را تجربه نموده است و نوعی هماهنگی عینی با آن چه دیگران عنوان می‌کنند، می‌دانند.

یک شیوه‌ی دیگر برای پرداختن به چیستی فقدان، مطالعه‌ی انواع متصور برای آن است. تجربه‌ی فقدان، تجربه‌ای گسترده است که می‌توان آن را به صور گوناگون تقسیم نمود. برای مثال، والتر و مک‌لوید (۲۰۱۵) انواع مختلفی از فقدان‌ها را نام می‌برند که در حین رشد و هماهنگی با چرخه‌ی زندگی اتفاق می‌افتد. طبق گفته‌ی والتر و مک‌لوید فقدان‌های معمول، آن‌هایی هستند که در یک گروه سنی شایع هستند اما اغلب حمایت اندکی دریافت می‌کنند زیرا طبیعی تلقی می‌شوند. برای مثال از دست دادن حیوان خانگی در دوران مدرسه یا از دست دادن یک رابطه‌ی عاشقانه در ابتدای جوانی بسیار محتمل هستند. فقدان‌های خارج از زمان مقرر، در مرحله‌ای از زندگی اتفاق می‌افتند که انتظار آن نمی‌رفته است. مرگ زود هنگام یک والد در دوران کودکی، نوجوانی یا اوایل بزرگسالی یک فرزند را می‌توان فقدان‌های خارج از زمان مقرر دانست. با تعبیری دیگر می‌توان فقدان‌هایی را که افراد تجربه می‌کنند به دو نوع فیزیکی^۲ و نمادین^۳ تقسیم کرد. فقدان فیزیکی به فقدان‌های ملموس، از جمله از دست دادن یک عزیز یا اموال شخصی اشاره دارد. از سوی دیگر فقدان نمادین به فقدان ناملموس یا انتزاعی اشاره دارد که اغلب به عنوان فقدان تلقی نمی‌شود؛ مانند از دست دادن مقام یا نقش اجتماعی و یا هویت. (اسکروتون^۴، ۱۹۹۵).

۱. major loss

۲. physical loss

۳. symbolic loss

۴. Scrutton, S.

تنوع فقدان‌ها به حدی است که نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را در یک نظام طبقه‌بندی منسجم جای داد. باین‌وجود، روان‌شناسان و پژوهشگران مختلف به انواع متفاوتی از فقدان اشاره کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به فقدان‌های ناشی از مرگ عزیزان، انتظار مرگ خود، روابط، نقص عضو و بیماری و فقدان‌های ناشی از سبک زندگی یاد کرد.

مرگ فردی موردعلاقه می‌تواند هولناک‌ترین و دردناک‌ترین تجربه‌ی زندگی باشد. در یک بررسی انجام شده بر عده‌ای از دانشجویان، آنان در میان ۵۰ دلیل محتمل ترس‌های خود، مرگ عضوی از خانواده را مهم‌ترین دلیل بروز ترس دانسته‌اند، حال آن که مرگ خود آن‌ها در میانه‌ی این سلسله‌مراتب قرار داشت (معمدی، ۱۳۸۶).

وحشت از مرگ خویشتن همه‌جایی است و چنان عظمتی دارد که بخش قابل‌ملاحظه‌ایقابل‌ملاحظه‌ای از انرژی زندگی صرف انکار مرگ می‌شود. برگزشتن از مرگ درون‌مایه‌ی اصلی تجربه‌ی انسانی از عمیق‌ترین پدیده‌های فردی درونی، دفاع‌ها، انگیزه‌ها، رویاها و کابوس‌هایمان گرفته تا آشکارترین ساختارهای کلان اجتماعی، بناهای تاریخی، علم الهیات، ایدئولوژی‌ها، گورستان‌ها، مومیایی کردن‌ها، راه یافتنمان به فضا و درواقع درون‌مایه‌ی همه‌ی شیوه‌های زندگی‌مان - از جمله وقت‌گذرانی، عادت به سرگرمی‌ها، اعتقاد راسخ به اسطوره‌ی ترقی، انگیزه برای پیشرفت و آرزویمان برای شهرت ماندگار است (می و یالوم، ۱۹۸۹).

از دست دادن یک رابطه‌ی عاشقانه در اوایل جوانی را موقعیتی دانسته‌اند که می‌تواند به سوگ حل‌نشده ۲ منجر شود (روبک و ویتزمن، ۳، ۱۹۹۵؛ لاگرانده، ۴، ۱۹۸۹). در این شرایط طبق نظر دوکا (۱۹۸۹)، «فرد احساس فقدان را تجربه می‌کند ولی حق، نقش و ظرفیت سوگواری را به شیوه‌ای مورد تأیید اجتماع ندارد».

بیماری جسمانی و روان‌پزشکی و نقص عضو نیز چه در خود فرد و چه در والدین وی، یکی از منابع اصلی احساس فقدان و سوگواری است (والتر و مک‌کوید، ۲۰۱۵؛

۱. May, R., & Yalom, I.

۲. disenfranchised grief

۳. Robak, R. W., & Weitzman, S. P.

۴. LaGrand, L. E.

مک گرگور، ۱۹۹۴؛ سولومون و درین ۲، ۱۹۹۶). این واکنش سوگ، توسط اعضای خانواده‌ی افراد مبتلا به بیماری‌های روان‌پزشکی نیز (برای مثال، سولومون و درین، ۱۹۹۶) تجربه می‌شود.

طبق گفته‌ی والتر و مک‌لوید (۲۰۱۵) تغییرات سبک زندگی، برای مثال تغییر یا اتمام یک رابطه‌ی دلبستگی، تغییر سبک زندگی قبلی یا یک الگوی رفتاری، نیز می‌تواند به تجربه‌ی فقدان منجر شود. یکی از مثال‌های مهم ناشی از تجربه‌ی فقدان مرتبط با سبک زندگی، از دست دادن شغل است که می‌تواند مسیر زندگی را به‌طور فراوانی تغییر دهد. از دست دادن ناخواسته‌ی شغل تأثیرات عمیقی بر بهزیستی ۳ افراد و خانواده‌ها دارد (بژیان و سالومون ۴، ۱۹۹۵؛ لیانا و فلدمن ۵، ۱۹۹۴)

نوع دیگری از تغییر سبک زندگی، تغییر مکان زندگی مانند مهاجرت است. مهاجرت اتفاق مهمی است که مسیر زندگی فرد را تغییر می‌دهد و در وی احساس فقدان و واکنش‌هایی ایجاد می‌کند که بسیار شبیه سوگ است (آردوندو-دوود^۶، ۱۹۸۱). تجربه‌ی سوگ ناشی از مهاجرت را می‌توان به‌نوعی سوگ حل‌نشده به حساب آورد. همچنین این انتظار که مهاجران بایستی با محیط زندگی جدیدشان به‌سرعت انطباق پیدا کنند، مانع از پذیرفتن ابراز ناراحتی سوگواری برای فقدان‌های فرهنگی و شخصی ناشی از مهاجرت می‌شود (کاسادو، هونگ و هرینگتون^۷، ۲۰۱۰).

در بین فقدان‌هایی که افراد در دوره‌های مختلف زندگی تجربه می‌کنند، فقدان‌های دوره‌ی جوانی به چند دلیل توجه ویژه‌ای را می‌طلبد. نخست این که جوانی دوره‌ای است که روابط در آن نقش بسیار پررنگی را بازی می‌کند و کسب روابط صمیمانه در آن نقش مهمی دارد. دوم اینکه شکل‌گیری هویت در دوره‌ی نوجوانی به اتمام نرسیده و جوان نیز

۱. MacGregor, P.

۲. Solomon, P., & Draine, J.

۳. well-being

۴. Bejian, D. V., & Salomone, P. R.

۵. Leana, C. R., & Feldman, D. C.

۶. Arredondo-Dowd, P. M.

۷. Casado, B. L., Hong, M., & Harrington, D.

به‌طور جدی درگیر مسئله‌ی نقش‌پذیری و کسب هویت است و معمولاً فقدان‌های عمده در این دوره می‌تواند تأثیرات جدی در هویت‌پذیری و محتوای هویت شکل‌گرفته‌ی جوان داشته باشد و سر آخر این که بسیاری از اختلالات روانی نخستین بار در اوایل دوره جوانی بروز پیدا می‌کنند و به نظر می‌رسد که جوانان استعداد بالایی نسبت به ابتلا به اختلالات روانی داشته باشند و به‌ویژه نسبت به محرک‌های محیطی راه‌انداز این اختلالات، از جمله فقدان به‌عنوان برجسته‌ترین این محرک‌ها، حساس‌ترند (مک کارتی، ۲۰۰۶).

فقدان و سوگ تجربه‌ای کاملاً روانی و درونی بوده و نیازمند بررسی بر مبنای بازخوردهای فرد تجربه‌کننده است. تجربه‌ی فقدان‌های مختلف، نظیر جنگ، مهاجرت، تغییر شرایط شغلی و تحصیلی، جدایی و نظایر آن، فراتر از واقعیت بیرونی، به‌منزله‌ی تجربه‌ای روانی و تأثیر آن بر زندگی فرد، موضوعی است که کاملاً به تجربه‌ی بی‌واسطه‌ی شخص متکی است و از این‌رو شیوه‌ی بررسی آن دارای اهمیت ویژه‌ای است. برای شناخت عینی پدیده‌هایی پیچیده با ماهیت ذهنی، همچون فقدان، راه‌های محدودی وجود دارد و بسیاری از فیلسوفان و روان‌شناسان معاصر اساساً سودمندی بررسی عینی این‌گونه پدیده‌ها را به چالش کشیده‌اند (هاویت^۱، ۲۰۱۰). به این واسطه در این تحقیق پدیدارشناسی به‌عنوان روشی کیفی و جایگزین مورد توجه قرار گرفته است.

در نهایت نباید این نکته را فراموش کرد که موضوع فقدان بایستی در بافت فرهنگی هر جامعه‌ای به‌صورت مجزا بررسی گردد. مرگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های فقدان بیش از هر مفهوم دیگری با سنت‌ها و رسوم یک جامعه تنیده است. عزاداری در تمامی فرهنگ‌ها و به‌ویژه در فرهنگ ایرانی/شیعی جایگاه خاصی دارد و بخش مهمی از زندگی هر فرد به‌حساب می‌آید (معمدی، ۱۳۹۰). مردم ایران به‌ویژه تجربیاتی را پشت سر گذاشته‌اند که اهمیت و نقش تجربه‌ی فقدان در زندگی فردی و اجتماعی‌شان را پررنگ می‌کند. افراد هدف این مطالعه را متولدین دهه‌ی پنجاه تا هفتاد تشکیل می‌دهند که رخداد‌های اجتماعی مهمی را پشت سر گذاشته و تحت تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی

۱. Howitt

متعددی بوده‌اند. اگر به این عوامل رخدادهای زندگی افراد را اضافه کنیم، اهمیت اجتماعی و فردی پژوهشی که مبتنی بر بررسی تجارب افراد از فقدان در طول زندگی‌شان باشد، در این نسل شهروندان ایرانی آشکار خواهد شد. با توجه به اهمیت بررسی کیفی تجربه سوگ از یک سو و ناشناخته بودن این تجربه در نسل جوان ایرانی که اکثریت جامعه امروز ایران را تشکیل می‌دهند، این تحقیق بر آن است تا از طریق کوششی پدیدار شناختی به بررسی این موضوع پردازد که جوانان ایرانی در طول تاریخچه زندگی‌شان چه رخدادهایی را به‌عنوان فقدان تجربه کرده‌اند و این تجربیات چگونه تعریفشان را از این پدیدار شکل داده است.

روش پژوهش

روش این پژوهش کیفی و از نوع تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تفسیری است و بر مبنای آنچه اسمیت و همکارانش (۲۰۰۹) در راهنمای این روش ذکر کرده‌اند، صورت پذیرفته است. از آنجایی که محقق به دنبال شیوه‌ای بود که بتواند از سویی به بررسی مستقیم تجربه‌ی افراد پردازد و از سوی دیگر با در نظر گرفتن تفسیر روان‌شناس، زبانی مشترک بین تجربه و علم رایج روان‌شناسی و نظریه‌های رایج آن برقرار کند این روش به‌عنوان مناسب‌ترین روش کیفی با این ویژگی دوگانه انتخاب گردید.

جامعه‌ی آماری این تحقیق کلیه‌ی افراد بین ۲۰ تا ۴۰ سال ساکن شهر تهران را در بر می‌گیرد. به سنت تحقیقات کیفی در این پژوهش از روش نمونه‌گیری هدفمند استفاده شده است. در بخش اول تحقیق که به‌صورت گروه‌های متمرکز برگزار شد دو گروه، یکی شامل متخصصان و دیگری شامل افراد عادی در نظر گرفته شد. در گروه متمرکز متخصصان معیار اصلی علاقه‌مندی، مطالعه و یا سابقه‌ی پژوهشی مرتبط با موضوع شرکت‌کننده، به همراه داشتن حداقل کارشناسی ارشد یکی از گرایش‌های روان‌شناسی یا مشاوره علاوه بر شرایط جامعه برای ورود به گروه در نظر گرفته شد. در این بخش از ۷ نفر برای شرکت دعوت شد و هر هفت نفر در گروه مشارکت نمودند. از اطلاعات به‌دست آمده‌دست‌آمده از این گروه علاوه بر استفاده در بخش نتایج، در طراحی مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند فقدان که در بخش مصاحبه‌های انفرادی مورد استفاده قرار گرفت نیز استفاده شد. گروه کانونی دوم شامل ۶

عضو می‌شد که به صورت هدفمند با حداکثر پراکندگی در سه متغیر سن، جنسیت و زمینه‌ی تحصیلی-شغلی انتخاب شده بودند.

در بخش مصاحبه‌ی انفرادی نیز در ابتدای کار جدولی با حداکثر پراکندگی در سه متغیر سن، جنسیت و زمینه‌ی تحصیلی/شغلی فراهم گردید و سپس از طریق فراخوان عمومی در شبکه‌های اجتماعی از افراد دارای شرایط جامعه‌ی آماری دعوت به مشارکت شد. از مجموع ۳۴ درخواست مشارکت، ۸ نفر که بیش‌ترین مطابقت را با مشخصات در نظر گرفته شده در لیست اولیه داشتند انتخاب شدند. از آنجا که هدف از این تحقیق تأثیر تجربیات فقدان در تاریخچه زندگی فرد و نه در شرایط روانی امروز او بود، دقت گردید که افرادی که در سه ماه گذشته تجربه‌ی تروما و یا از دست دادن بستگان درجه یک خود را داشتند و یا از بیماری‌های سایکوتیک و یا عقب‌ماندگی ذهنی رنج می‌بردند از مصاحبه‌شوندگان کنار گذاشته شوند. بر اساس روایت و پرسش‌های به عمل آمده، پیش از شروع مصاحبه هیچ‌یک از شرکت‌کنندگان دارای ملاک‌های خروج شناسایی نشدند و در نتیجه از کلیه مصاحبه‌ها در تحلیل استفاده شد. افراد شرکت‌کننده در گروه متخصصین با کدهای ۱ تا ۷ و در گروه غیر متخصصین با شماره‌های ۱۱ تا ۱۶ نام‌گذاری شدند. همچنین برای نام‌گذاری افراد شرکت‌کننده در مصاحبه‌های فردی از حروف الفبا استفاده شد. جدول یک خلاصه‌ای از مشخصات افراد شرکت‌کننده در مصاحبه‌های انفرادی را نشان می‌دهد. تعداد نمونه انتخاب شده اطلاعات لازم جهت اشباع نظری یافته‌ها را فراهم کرد.

جدول ۱. مشخصات فردی شرکت‌کنندگان در مصاحبه‌های انفرادی

نام مستعار	سن	تأهل	سطح تحصیلات	رشته‌ی تحصیلی	شغل
آقای الف	۲۵	مجرد	پزشکی عمومی	پزشکی	دانشجو
آقای ب	۳۷	مجرد	دندان‌پزشکی	دندان‌پزشکی	دندان‌پزشک
خانم ج	۲۶	مجرد	کارشناسی	روان‌شناسی	دانشجو
آقای د	۳۲	مطلقه	کارشناسی ارشد	ادبیات	معلم
خانم ه	۳۴	متأهل	کارشناسی ارشد	مهندسی IT	کارشناس IT
خانم و	۲۳	مجرد	کارشناسی	شیمی کاربردی	بیکار
خانم ز	۳۰	مجرد	کارشناسی ارشد	مهندسی کامپیوتر	دانشجو
آقای ح	۳۸	مطلقه	دیپلم	ریاضی - فیزیک	بیکار

این پژوهش از دو بخش متمایز تشکیل شده که شیوه‌ی گردآوری داده‌ها در هر دو بخش مصاحبه با نگاه پدیدارشناسانه و روایت است. جزئیات مصاحبه‌ی هر بخش به شرح ذیل می‌باشد:

- گروه‌های کانونی: گروه‌های کانونی در این پژوهش به‌عنوان یکی از منابع تحلیل و درعین‌حال به‌منظور یافتن سؤالات مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند طراحی شد. از همین رو جلسات به‌صورت یک گفتگوی غیرساختمند گروهی و در چارچوب موضوع فقدان صورت گرفت. گفتگوها در دو دور، یکی با محور چستی فقدان و دیگری پیرامون تجربیات فرد از فقدان‌های عمده‌ی زندگی‌اش صورت گرفت. گروه کانونی اول ۱۹۰ دقیقه و گروه کانونی دوم ۱۷۰ دقیقه به طول انجامید.

- مصاحبه‌ی انفرادی عمومی: در این بخش از دو روش مصاحبه‌ی روایت زندگی و مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند در خصوص فقدان برای جمع‌آوری داده‌ها استفاده شد. در قسمت اول به‌منظور بررسی روایت زندگی شرکت‌کنندگان از روش پیشنهادی مک‌آدامز^۱ (۱۹۹۳) استفاده شد. در این روش شرکت‌کننده زندگی خود را مانند کتابی تصور می‌کند که به فصول مختلفی تقسیم شده است و از او خواسته می‌شود که هر فصل را به‌طور خلاصه شرح داده و به‌خصوص در مورد نقاط عطف و پایان یک فصل و آغاز فصل بعدی توضیح دهد

۱. MacAdams

(مک‌آدامز، ۱۹۹۳). در بخش دوم از مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند استفاده شد. مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند با سؤالات بازپاسخ، متداول‌ترین شیوه‌ای است که به منظور جمع‌آوری داده‌ها در روش تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تفسیری به کار برده می‌شود (الیوت و تیمولاک، ۲۰۰۵). طراحی سؤالات در این بخش بر مبنای پرسش‌های پژوهش و دغدغه‌های محقق و گفتگوهای صورت گرفته در جلسات گروه‌های متمرکز صورت پذیرفت.

در تحلیل داده‌ها از شیوه‌ی کیفی تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تفسیری در هر سه بخش گروه‌های کانونی، مصاحبه‌ی روایت زندگی و مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند پیرامون فقدان استفاده شد. مراحل ذیل توسط محقق به منظور تحلیل داده‌ها طی شده است. این شیوه‌ی تحلیل بر مبنای پیشنهادها الیوت و تیمولاک (۲۰۰۵) و اسمیت (۲۰۱۱) برای مراحل یک تحقیق تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تفسیری صورت پذیرفت.

در نخستین مرحله بنا به سنت تحقیقات کیفی پدیدارشناسی کلیه‌ی داده‌ها آوانویسی شد و سپس طی یک خوانش اولیه نکات مهم آن شناسایی شد و در خصوص آن یادداشت نویسی تفصیلی‌ای در حاشیه‌ی متن صورت گرفت. در مرحله‌ی بعدی ساخت‌های معنی و عبارات تبیینی کوتاهی بر مبنای متن اصلی و یادداشت‌های اولیه استخراج شدند که هر یک به بخشی از متن آوانویسی شده مرتبط بودند. از آنجایی که این تحقیق بخشی از یک تحقیق بزرگ‌تر پیرامون پدیدار فقدان بود، پس از بررسی عبارات بخش‌هایی که مرتبط با پرسش این چستی و انواع فقدان بودند استخراج شدند. سپس عبارات هر گروه یا فرد به طور جداگانه در مضمون‌های اصلی و فرعی دسته‌بندی شده و در نهایت نتایج به دست آمده دست آمده برای افراد در یک فرآیند بررسی و دسته‌بندی تجمیع شده و مضمون‌های نهایی استخراج گردید. خلاصه‌ای از مضمون‌های به دست آمده دست آمده برای بخش نتایج صورت‌بندی شده و بر اساس نظریه‌های پدیدارشناسی و وجودی و در مقایسه با تحقیقات قبلی مورد بحث و تفسیر قرار گرفت.

در خصوص روش گردآوری و تفسیر داده‌ها در تحقیقات کیفی برخلاف تحقیقات کمی مسئله‌ی پایایی چندان مطرح نبوده و نویسنده به دنبال تعمیم نتایج به دست آمده دست آمده به سایر زمان و مکان‌ها نیست. این موضوع به طور واضح در شیوه‌ی

تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تفسیری که بیش از همه وام‌دار نظرات هایدگر است بیش‌تر مصداق پیدا می‌کند. در نتیجه با توجه به آنچه گفته شد اساساً پایایی برای محقق پدیدارشناس تفسیری امری غیرقابل حصول به حساب آمده و بررسی آن مدنظر نیست؛ اما در مورد روایی تحقیق از شیوه‌ی پیشنهادی اسمیت (۲۰۰۹) در خصوص استفاده از ارزیاب در این تحقیق استفاده شد. در مجموع در شیوه‌ی ارزیابی نخست کلیه‌ی شرکت‌کنندگان گزارش صوتی ده دقیقه‌ای از برداشت محقق و تحلیل او را از مصاحبه خود شنیده و پیشنهادها اصلاحی‌ای در این خصوص ارائه دادند. در گام بعدی سه نفر از گروه کانونی متخصصان و یک ارزیاب مستقل نیز نتایج و تفسیر محقق را بررسی و در این خصوص اظهارنظر کردند. این تلاش‌ها در کنار تبادل نظرات محققین بنا به شیوه‌ی اسمیت روایی تحقیق را به اثبات رساندند.

یافته‌ها

به‌طور کلی یافته‌های به‌دست‌آمده به‌دست‌آمده در این تحقیق را می‌توان به هفت مضمون اصلی و بیست و هشت مضمون فرعی تقسیم کرد. جدول ۴ فهرستی از مضامین اصلی و فرعی به‌دست‌آمده در این خصوص را نشان می‌دهد. مضمون اصلی اول به دلیل اینکه به‌طور ویژه به تفاوت افراد در برداشتشان از تعریف فقدان می‌پردازد، از سایر مضامین متمایز می‌شود. پنج مضمون بعدی به از دست رفتن عینیاتی در زندگی افراد پرداخته و به ابعاد جسمانی، اقتصادی/اجتماعی، روابط خانوادگی، روابط دوستانه/عاشقانه و مرگ عزیزان اختصاص دارد. در نهایت مضمون هفتم نیز طیف دیگری از فقدان‌ها را که شامل مفاهیم انتزاعی و ذهنی می‌شود و خود از گستره‌ی وسیعی برخوردار است تبیین می‌کند.

جدول ۲. فهرست مضامین اصلی و فرعی استخراج شده در تحقیق

مضامین اصلی	مضامین فرعی
تعریف فقدان	بر مبنای از دست دادن
	بر مبنای نداشتن‌ها
	بر مبنای پیامدهای هیجانی
فقدان‌های جسمی	آزار جنسی
	زیبایی
	سلامت و طراوت جسمی
	کمبودهای جنسی
فقدان‌های اقتصادی/اجتماعی	جایگاه تحصیلی
	رخداد‌های اجتماعی
	مالی
	محل سکونت/مهاجرت
فقدان‌های خانوادگی	بیماری اعضای خانواده
	عدم حضور اعضای خانواده
	مشکلات ارتباطی سایر اعضای خانواده
	مشکلات ارتباطی فرد با اعضای خانواده
فقدان در روابط دوستانه یا عاشقانه	فقدان در ارتباطات دوستانه
	فقدان در ارتباطات عاشقانه
مرگ عزیزان	مرگ اقوام
	مرگ والدین
	تصورات و باورها
	خواست‌ها و آرزوها
فقدان مفاهیم ذهنی	عشق
	عدالت
	فقدان امنیت و آرامش
	نقش‌ها
	فقدان‌های وجودی

مضمون ۱: تعریف فقدان

یکی از یافته‌های این تحقیق پی بردن به تفاوت نگاه افراد مختلف به مفهوم فقدان است. درحالی که بسیاری از افراد فقدان را منوط به وجود یک شیء محبوب به صورت عینی می‌دانند که حال وجود خارجی ندارد، افرادی دیگر صرف نرسیدن به خواست‌ها را، حتی در زمانی که آن چیز هرگز وجود نداشته است، نیز با تجربه‌ای مشابه تجربه‌ی از دست دادن ابژه همراه می‌دانند. در این میان دسته‌ی سومی هم وجود دارند که در تعریف این مفهوم به جای توصیف رویداد به پیامدهای آن که به‌طور ویژه بعد هیجانی دارند می‌پردازند. به‌عنوان مثال خانم ۵ هم در صحبت‌هایش به تعریفی از فقدان بر اساس آنچه باید باشد و نیست می‌رسد: «فقط از دست دادن نیستش، چون من احساس می‌کنم که بعضی وقتا حتی مطمئن نیستم که چیزی رو داشته‌م یا نه؛ اما احساس می‌کنم که یه چیزی باید باشه و اون نیست و من باز هم حس سوگواری یا فقدان رو دارم؛ یعنی خیلی بیشتر از اینکه چیزی رو که من داشتم از دست بدم. چیزی رو که شاید اصلن نداشته‌م، ولی احساس می‌کنم که باید باشه رو فقدان می‌دونم».

تعریف فقدان بر مبنای از دست دادن: خانم و فقدان را بر مبنای از دست دادن شیء محبوب این‌گونه تعریف کرد: «نبودن. یه چیزی بوده که حالا نیست. نه چیزی که هیچ‌وقت نبوده. یه چیزی بوده ولی دیگه نیست». آقای ب فقدان را به‌عنوان یک شیء فیزیکی یا مفهوم که زمانی وجود داشت و بعد آن را از دست دادی تعریف می‌کند. او در صحبت‌هایش می‌گوید: «فقدان چیزیه که اول باید بوده باشه و بعد نباشه. +حتماً باید به‌صورت فیزیکی اونو داشته باشی تا بعد از دست بدی؟ -فیزیکی یا معنوی؛ یعنی به‌صورت کانسپچوال». نکته‌ی مشترک در تمامی افراد باورمند به این تعریف نه عینی بودن فقدان‌ها که داشتن قطعی آن‌ها پیش از دست دادن است. به‌طوری که افرادی با این تعریف، مفهومی مثل جوانی را که روزی تجربه کرده بودند از جمله فقدان‌های خود می‌دانستند.

تعریف فقدان بر مبنای نداشتن‌ها: یکی از نتایج متفاوت این تحقیق تعاریفی بوده که نبودن را به مفهوم عام آن، اعم از نداشتن و از دست دادن معادل در نظر گرفته و آن را به صورت فقدان برآورد می‌کرد. به‌عنوان مثال خانم ۱۳ درجایی از صحبت‌هایش پیرامون مفهوم فقدان می‌گوید: «از دست دادن یا نرسیدن یا نداشتن چیزی که باعث می‌شود احساس خوشبختی کنم، احساس خوشحالی کنم، حال خوب داشته باشم». خانم ۵ هم در صحبت‌هایش به تعریفی از فقدان بر اساس آنچه باید باشد و نیست می‌رسد: «فقط از دست دادن نیستش؛ چون من احساس می‌کنم که بعضی وقتا حتی مطمئن نیستم که چیزی رو داشته‌ام یا نه؛ اما احساس می‌کنم که یه چیزی باید باشه و اون نیست و من باز هم اون حس سوگواری یا فقدان رو دارم؛ یعنی خیلی بیش‌تر از اینکه چیزی رو که من داشتم از دست بدم. چیزی رو که شاید اصلن نداشته‌م، ولی من باز احساس فقدان می‌کنم».

تعریف فقدان بر مبنای پیامدهای هیجانی: آقای الف در تعریف مفهوم فقدان می‌گوید: «من اینجوریم که وقتی می‌خوام یه چیزو تعریف کنم با تبعاتش تعریف می‌کنم. خب؟ مثلاً اگر بخوام از دست دادن یه چیزی رو تعریف بکنم، می‌گم خب یه چیزی رو از دست داده‌م که بعدن می‌خوام حسرت بخورم بابتش». و این‌گونه با تکیه بر پیامدها، آقای الف فقدان را هر آن چیزی که به دنبال آن حسرت است تعریف می‌کند. خانم ۶ هم فقدان را بر اساس احساس درماندگی و درد مزمن تعریف می‌کند و در خصوص تجربه‌های فقدانش می‌گوید: «الان داشتم فکر می‌کردم که فقدان‌ها برای من دو تا ویژگی مهم داشت؛ یکیش این که توش هیچ کاری نمی‌تونن بکنن و کاملاً احساس درماندگی می‌کنن. یکی هم اینکه یه درد مزمنی داره که هی برمی‌گرده».

مضمون ۲: فقدان جسمی

طبیعتاً تعریف هر فرد از خود تا حد زیادی به در بدن بودگی او وابسته است. در این تحقیق نیز خلأهایی که در رابطه با بدن تجربه می‌شوند بخشی از فقدان‌های تجربه‌شده‌ی افراد را شکل می‌دهند. هر چند این فقدان‌ها نسبت به فقدان‌های ذهنی از فراوانی و تنوع کم‌تری

برخوردار بودند، باین‌حال در روایت فرد از فقدان‌های مهم زندگی‌اش به‌طور مستقیم و غیرمستقیم تأثیرگذار بودند. بخشی از فقدان‌ها به سلامت و از دست رفتن دوره‌ی اوج زندگی، بخشی به ظاهر و زیبایی و بخشی به تجربه‌های تلخ جنسی فرد و کمبودهای او در این زمینه بازمی‌گشت.

آقای ب درباره‌ی فقدان یک دوره از زندگی می‌گوید: «دیگه فقدان جوونیمو احساس کردم، طراوت فیزیکی و توانایی ذهنی».

سلامت و طراوت جسمی: خانم ج در مصاحبه‌اش از نقص پاهایش به‌عنوان یک فقدان که مجموعه‌ای از امکانات را از او می‌گرفت این‌گونه یاد کرد: «چون هم کف پام صاف بود هم پام قوزک کنارش کاملن بیرونه که باید جراحی می‌کردم، این کفش طبی پوشیدنه برای من معضل بود. این فرصت که کفش مورد علاقه‌م رو انتخاب کنم همیشه از من گرفته شده.»

زیبایی: در روایت خانم ز فقدان زیبایی ظاهری هم به‌عنوان یک فقدان اولیه و هم یک فقدان زمینه‌ساز سایر فقدان‌ها شناخته می‌شود: «مثلاً یادمه خیلی بچه بودیم، خونه‌ی یکی از فامیلامون رفته بودیم، یادمه فامیلامون برگشت به مامانم گفت دختر بزرگت خیلی خوشگل تره. می‌دونی این چیزا خیلی تو ذهنم مونده». در زندگی خانم ج هم، فقدان زیبایی ظاهر به‌عنوان یک عنصر تأثیرگذار در تعریف فرد از خود نقش داشته است: «موقعی که بچه بودم آدمای خیلی تعجب می‌کردن منو می‌دیدن، بچه‌های کوچیک ازم فرار می‌کردن». این شرایط در روایت زندگی خانم ج به‌عنوان عاملی تأثیرگذار در نبود اعتماد به نفس به‌طور پررنگی نقش آفرینی می‌کند.

کمبودهای جنسی: خانم ح فقدان رابطه‌ی جنسی مناسب با همسرش را یکی از عمده‌ترین فقدان‌های زندگی‌اش می‌داند: «یعنی من وقتی دیدم با ناتوانی جنسی، با وسواس فکری-جنسی همسرم مواجهم اون خیلی برای من شکست بود.» باید در نظر داشت که فقدان رابطه‌ی جنسی خوب می‌تواند علی‌رغم وجود رابطه‌ی عاطفی مناسب باشد. «در واقع اسم این فصلو

می‌تونیم تجربه‌ی فقدان رابطه‌ی جنسی با همسرمان بگذاریم. ولی زناشویی بود. چون همسرمان آدم مهربونیه.»

آزار جنسی: آزار جنسی علی‌رغم این که یک رویداد جسمی به حساب می‌آید، فقدان‌ی چند بعدی اعم از جسمی، روان‌شناختی و وجودی را به همراه دارد. به‌عنوان مثال در روایت آقای د از زندگی‌اش سوءاستفاده‌ی جنسی به‌عنوان یکی از مصادیق بسیار برجسته‌ی فقدان با تمام نشانگان آن مطرح است. وی در این رابطه می‌گوید: «من تو ۸ سالگی مورد سوءاستفاده‌ی جنسی قرار گرفتم از طرف دو تا پسرعموهایم و احساس می‌کنم این زخم چیزی رو از من گرفت که همچنان قویاً بر شخصیت من تأثیرگذاره.» خانم ج هم از آزار جنسی به‌عنوان فقدان‌ی که با واکنش خشم و نفرت همراه است صحبت می‌کند: «تجاوز نه، ولی مورد آزار جنسی قرار گرفته بودم و من تا مدت‌ها از مردا دل خوشی نداشتم، خوشم نمی‌اومد ازشون.» به نظر می‌رسد که این نوع فقدان در تمامی روایت‌های تجربه‌کنندگان آن با آثار بلندمدتی بر روایت و شخصیت همراه است.

مضمون ۳: فقدان‌های اقتصادی / اجتماعی

به‌واسطه‌ی این که در این تحقیق فقدان در یک بستر روایی و در یک نسل خاص بررسی شد، این فرصت فراهم آمد که تجربیات مشترک اجتماعی نیز به‌عنوان فقدان‌هایی با تکرار زیاد در شرکت‌کنندگان شناسایی شوند. پدیده‌هایی مثل جنگ، مهاجرت و کنکور به‌عنوان تجربه‌های مشترک در زیست اجتماعی این نسل با فقدان‌هایی همراه بوده‌اند. از سوی دیگر شرایط اقتصادی نامساعد نیز به‌عنوان یک فقدان تأثیرگذار در بسیاری از روایت‌هایی که نمونه‌های آن در پی می‌آید نقش‌آفرین بوده است. خانم ۱ به‌عنوان یک نمونه از مصاحبه‌شوندگانی که فقدان مهاجرت را تجربه کرده می‌گوید: «وقتی من شروع کردم دیگه با پدر و مادرم زندگی نکردن، حس بدی داشتم؛ یعنی من حتی وقتی قبضای برق و گاز و این جور چیزا رو پرداخت می‌کردم یا شباً مثلاً چک می‌کردم در خونه قفل باشه بخوابم،

اون احساس غم عمیقی به من دست می‌داد از این که این کارارو قبلاً بابام می‌کرده و من نمی‌فهمیدم. انگار نبودنشون یه بار سنگین بود.».

فقدان‌های مالی: کمبودهای مالی در برهه‌های مختلف زندگی افراد می‌توانند هم به‌عنوان یک فقدان و هم به‌عنوان زمینه‌سازهای فقدان‌های دیگر تجربه شوند. آقای الف در مصاحبه‌اش به یک بحران مالی در کودکی اشاره می‌کند و از آن به‌عنوان یک فقدان عمده یاد می‌کند. در جایی دیگر در روایتش به این می‌پردازد که چگونه فقدان پول به فقدان‌های دیگری از جنس احترام اجتماعی مرتبط است: «بالا بریم پایین بیایم پول احترام میاره. چرا به خاطر نداشتن پول مثلاً صدای دعوی ما تو طبقه‌ی بالایی شنیده بشه؟ یه همچین چیزایی خیلی منو اذیت می‌کرد». خانم ج هم در دوره‌ای از زندگی فقدان‌های ناشی از شرایط مالی پس از سرطان مادر را تجربه کرده است. مثلاً وی در بیان تجربه‌های این فقدان‌ها می‌گوید: «خواهرم یه روز سر کلاس بوده می‌ره پای تخته که یه چیزی رو جواب بده، یکی از همکلاسی‌هاش کفششو مسخره می‌کنه... این موضوع هنوز هم برای من ترس ایجاد می‌کنه و من هنوز مرتب نگران از دست دادن شرایط مالی مون هستم».

فقدان‌های ناشی از تغییر محل سکونت/مهاجرت: عمده‌ی فقدان‌های از این جنس ناشی از مهاجرت از شهری به شهری دیگر به‌واسطه‌ی تغییر شرایط و شغل پدر بود. به‌عنوان مثال خانم ۳ در تجربه‌ی زندگی خود به فقدان ناشی از مهاجرت از شهری به شهر دیگر این‌گونه اشاره می‌کند: «من پدر و مادرم تهرانی بودن و ما رفتیم مشهد زندگی کردیم. من تو مشهد به دنیا اومدم ولی هیچ‌وقت خودمو متعلق به اونجا ندونستم. برای همین هر وقت می‌اومدیم تهران و برمی‌گشتیم من یه سوگم می‌گرفتم. اینکه احساس تعلق به جایی می‌کردم که اونجا به دنیا نیومده بودم ولی به شدت خودمو اونجایی می‌دونستم». گاهی نیز این فقدان ناشی از یک تغییر مکان درون‌شهری است. در این موارد معمولاً فقدان تغییر مکان به واسطه‌ی تبعات فرهنگی و از دست دادن شبکه‌ی دوستان تجربه می‌شود. به‌عنوان مثال آقای ب در رابطه با تجربه‌ی فقدان ناشی از تغییر مسکن و محل سکونت خود می‌گوید: «طبقه‌ی

فرهنگی کاملاً متفاوتی بودن». برای آقای د هم تغییر مکان زندگی در اثر بیماری مادر خود یک فقدان جدید را شکل می‌دهد که در این رابطه می‌گوید: «هم منطقه‌م کلاً عوض شد؛ و هم کل فرهنگمون کلاً عوض شد؛ و وقتی اونجا رفتم مدرسه، جایی بود که من برای اولین بار با یه سری مسائل جنسی و اینا آشنا شدم این خیلی منو ناراحت می‌کرد. یعنی اضطراب داشتی؟ -آره. اصلاً این اضطرابه باعث شد من دچار شب‌اداری بشم، به مدت یک سال طولانی؛ و خب دیگه. انگار یه چیز باارزش از دست رفت با این جابه‌جایی».

جایگاه تحصیلی: موفقیت تحصیلی معمولاً با جایگاه فرد در خانواده و جامعه گره خورده است و هویت فردی نیز تا حد زیادی با شرایط تحصیلی در رابطه است، به طوری که شکست در این زمینه می‌تواند احساس فقدان جدی‌ای را به همراه داشته باشد.

خانم ه در روایت زندگی‌اش از افت تحصیلی به عنوان یک فقدان ثانویه ناشی از فوت پدر صحبت می‌کند و می‌گوید: «بچه‌ی درس‌خونی که فرزندان نمونه مردمی قبول شده بود، توی المپیاد ریاضی تهران رتبه‌ی دوم آورده بود، درس نخوند و معدلش شد ۱۸ و این خیلی براش بد بود. یک درد بزرگ». آقای الف در صحبت‌هایش به تجربه‌ی از دست دادن فرصت شرکت کردن در المپیاد اشاره می‌کند که به شکل یک فقدان تجربه می‌شود: «ما اونجا ۱۶ نفر بودیم، امتحان گرفتن از همه‌مون. نفر آخر نیومد و من از ۱۶ نفر پونزدهم شدم. از کلاس‌ای المپیاد منو پرت کردن بیرون. این یه شکست بود». یکی دیگر از تجربیات مهم فقدان تحصیلی کنکور است. برای بسیاری از مصاحبه‌شوندگان، کنکور با از دست رفتن جایگاه قبلی و رویاهای ساخته شده همراه است. خانم ه در این باره در روایت زندگی‌اش می‌گوید: «فصل بعدی زندگیم پشت کنکوری بودن و افسردگی‌هاش بود. صبح زود بلند می‌شدم توی حیاط کتاب بینش اسلامی مو می‌گرفتم دستم درس بخونم. به دوستم زنگ می‌زدم. هم کلاسیم، کسی که من همیشه اشکالای اونو برطرف می‌کردم، دانشگاه صنعتی اصفهان صنایع قبول شده بود و رفته بود؛ و می‌دیدم که خیلی اوکیه و همیشه ناراحت بودم. توی حیاط راه می‌رفتم به در و دیوار نگاه می‌کردم».

رخدادهای اجتماعی: اگرچه نسل جوان امروز ایران به‌طور مستقیم تجربه‌ای از جنگ ندارند با این حال در روایت زندگی آن‌ها آثار غیرمستقیمی از تأثیر این پدیدار بر فقدان‌های مفهومی و عینی آن‌ها می‌توان یافت. به‌عنوان مثال آقای ب در روایتش به فقدان آرامش و امنیت در نتیجه‌ی رویداد جنگ این‌گونه اشاره می‌کند: «یک دوره‌ی کودکی من همون زمان جنگ بود و بمبارون‌ها و آذیرها. با وجودی که حالا جنگ هم خیلی تأثیر شدیدی روی خانواده‌ی ما حداقل نداشت. به هر حال اون ترس رو من همیشه دارم از این داستان. همیشه اون ترس بود و اون صدای آذیر و از همون زمان انگار من هیچ‌وقت احساس امنیت کامل نمی‌کنم.» خانم ۲ تجربه‌ی مشابهی از فقدان امنیت به دنبال تجربه‌ی اسیدپاشی در اصفهان دارد که با این جملات بیانش می‌کند: «اسیدپاشی چیزی که از من گرفت، فقدانی که داشت، امنیت رو از من به‌عنوان یه زن گرفت.»

مضمون چهار: فقدان‌های خانوادگی

بخش عمده‌ای از فقدان‌های شناسایی شده در روایت زندگی افراد، به‌طور ویژه در دوره‌ی کودکی و نوجوانی به فقدان‌های خانوادگی بازمی‌گردد. اگرچه مرگ یکی از اعضای خانواده به دلیل اهمیتش در مضمون مجزایی بررسی شده است، با این حال نبود یکی از اعضای خانواده و به‌طور اخص والدین به هر دلیلی می‌تواند به‌صورت یک فقدان عمده تجربه شود. از سوی دیگر مشکلات ارتباطی نیز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم فقدان‌هایی را برای افراد ایجاد می‌کند. خانم ه نمونه از فقدان‌های خانوادگی را اینگونه ترسیم می‌کند: «پدر من خوب بود. تا اینکه دوباره سه ماه قبل از فوتش بیمار شد. به اعتیاد برگشت. یک بار به هدیون افتاد؛ و من عمیقاً درد رو اون روز تجربه کردم. درد نداشتن یک پدر سالم رو.»

بیماری اعضای خانواده: بیماری از یک سو با نبود عضو بیمار همراه است و از سوی دیگر فقدان‌هایی را در سبک زندگی خانواده تحمیل می‌کند. به‌عنوان مثال بیماری سرطان مادر به‌عنوان یک فقدان مستمر در زندگی خانم ج این‌گونه نقش بازی می‌کند: «از ۸ سالگی شروع می‌شه؛ یعنی اتفاق توی ۸ سالگی من میفته که مامانم مریض می‌شه. ولی خب تا ۱۹

سالگی مامانم مریض بود. ما به واسطه‌ی مریضی مادر مجبور به مهاجرت شدیم. نبودنش رو کنارمون تجربه کردیم. با وضعیت اقتصادی متفاوتی روبرو شدیم... خلاصه همه چی بعد از اون روز عوض شد».

عدم حضور اعضای خانواده: نبود والدین به دلایل مختلف می‌تواند با تجربه‌ی فقدان جدی در روایت مربوط به دوره‌ی کودکی همراه باشد. به‌طور ویژه طلاق والدین معمولاً با این تجربه همراه است. به‌عنوان مثال جدا شدن از مادر در سن نه سالگی و به دنبال طلاق به‌عنوان اولین فقدان درک شده در تجربه‌ی زیسته‌ی خانم ه ثبت شده است. خانم ه لحظه‌ی فراق را این‌طور توصیف می‌کند: «یک هفته‌ی بعدش من اولین فراق زندگیم رو تجربه کردم. لحظه‌ی فراق مادرم بود که مادرم گفت تو دیگه بزرگ شدی و الان دیگه پدرت می‌خواهد که تو پیش اون زندگی کنی».

مشکلات ارتباطی فرد با اعضای خانواده: خلأ رابطه‌ی مناسب با والدین یا خواهران و برادران معمولاً به‌عنوان یک عنصر پررنگ در تاریخچه‌ی زندگی فرد نقش بازی می‌کند. از سوی دیگر بسیاری از مفاهیم مانند صمیمیت نیز در نبود رابطه‌ی مناسب با خانواده رنگ می‌بازند. به‌عنوان مثال آقای الف در مصاحبه‌اش تأکید زیادی بر فقدان رابطه‌ی صمیمانه با مادر بزرگ دارد. او در بخشی از مصاحبه‌اش می‌گوید: «خب من تقریباً می‌شه گفتش که با مادر بزرگ خیلی نزدیک بودم. البته الان ارتباطم خیلی کمتر شده، حالا به دلیل اینکه من زیاد درگیر کار و این جور چیزا شده‌م که واقعاً فرصت پیدا نمی‌شه. ولی خب ارتباطم با مامان بزرگم خیلی خوب بود و من خیلی وقت‌ها دنبال حسی می‌گردم که قبلاً داشتم».

مشکلات ارتباطی سایر اعضای خانواده: ارتباط ناسازگارانه سایر اعضای خانواده با یکدیگر، به‌طور ویژه پدر و مادر معمولاً به‌صورت غیرمستقیم به‌صورت یک فقدان جدی در روایات دوران کودکی پررنگ است. این فقدان با نبود مفاهیمی چون آرامش و امنیت گره جدی خورده است. به‌عنوان مثال برای آقای الف دعواهای پدر و مادر جزو تجربه‌های فقدان در دوره‌ی کودکی است به‌طوری که در تعریف خاطرات دوران کودکی‌اش به آن

این‌گونه اشاره می‌کند: «یک سری دعوایی بود که توی خونه بین مامان و بابام رخ می‌داد. اینا کم‌کم باعث شد که من هر روز بیش‌تر احساس ناامنی کنم. بحث بی‌آبرویشم برام مهم بود. انگار من همیشه به رنج بزرگ سر این موضوع داشتم.»

مضمون پنج: فقدان در روابط دوستانه یا عاشقانه

از دوره‌ی نوجوانی به بعد کم‌کم فقدان‌های شکل‌گرفته در روابط دوستانه و عاشقانه فراوانی بیش‌تری نسبت به فقدان‌های خانوادگی می‌یابند و نقش پررنگ‌تری را در زندگی افراد بازی می‌کنند. نبود یا از بین رفتن رابطه با دوستان به‌عنوان منابع اطمینان‌بخش با احساس فقدان جدی‌ای همراه است و با شکل‌گیری مفهوم عشق فقدان‌های مرتبط با آن نیز شروع به نقش‌آفرینی در روایت زندگی فرد می‌کند. نمونه خانم ه اهمیت این نوع فقدان را در تاریخچه زندگی افراد آشکار می‌کند: «به چیزیم بگم؟ من فقدان یک دوست صمیمی رو همیشه توی دوران راهنمایی و دبیرستان داشتم. چرا؟ چون که خب از بابام می‌ترسیدم و پدر من گفته بود اگر بینم با یک نفر دوست شدم من می‌دونم با تو. دفترچه یادداشت بهت می‌دم، می‌ری سر کلاس، هر چیزی که معلم گفت تو دفترچه‌ت می‌نویسی. اجازه‌ی این که شماره تلفن به دوست بدی، یا شماره تلفن از دوست بگیری نداری.»

فقدان در ارتباطات دوستانه: این فقدان‌ها می‌تواند در نبود دوست صمیمی، از دست دادن یک دوست صمیمی به دلیل مهاجرت، تغییر مکان یا تغییر مقطع تحصیلی و یا مشکلات ارتباطی و احساس خیانت در رابطه‌ی دوستانه شکل بگیرد. برای خانم ج خیانت یکی از دوستان و مهاجرت دو دوست دیگر یک فقدان جدی در روابط دوستانه ایجاد می‌کند. خانم ج: «تلفنو که قطع کردم زنگ زد به بهار. گفتم که چیه؟ همه چیزا دروغ بوده، چرا این کارو کردی؟ دلیلت واسه این کار چی بوده؟ ... سحر و غزل هم به سال بعد رفتن کانادا؛ و من موندم و جای خالی این سه نفر آدم مهم زندگیم.»

فقدان در ارتباطات عاشقانه: این نوع فقدان‌ها که اهمیت آن در روایت دوره‌ی جوانی از هر فقدان دیگری بیشتر به نظر می‌رسد، می‌تواند بر مبنای خواست یک معشوق و نرسیدن

به آن و یا بر مبنای از بین رفتن یک رابطه شکل پذیرد. آقای ب در روایتش شرح می‌دهد که چطور عشقی که هرگز تبدیل به رابطه نشد توانست یک احساس فقدان جدی ایجاد کند: «شاید تا ۱۸-۱۹ سالگی هنوز درگیر این آدم بودم. بعدش هم حتی فراموش نکرده بودم. ولی دیگه به اصطلاح اون واقعیت عشق بچگی یکم برام روشن شده بود که اصلاً این امکان عملی شدنش وجود نداره. با این حال همین کنار گذاشتن فکر کردن در موردش هم یک فراق بود. یه چیزی با فکر نکردن از دست رفت.» خانم ۷ در خصوص روابط عاشقانه‌اش می‌گوید: «برای من جدایی از عشق زندگیم، اینطور بود که از مرگ پدرم خیلی سخت‌تر بوده؛ و مرگ بوده. تجربه‌ای کاملاً شبیه مرگ».

مضمون شش: مرگ عزیزان

اگرچه از بسیاری جهات این امکان وجود داشت که فقدان‌های ناشی از مرگ عزیزان را در فقدان‌های خانوادگی یا دوستانه دسته‌بندی کرد، ماهیت پیچیده و متفاوت این فقدان‌ها باعث شد که دسته‌ای جداگانه به آن‌ها اختصاص یابد. گستره‌ی وسیع تأثیر این فقدان‌ها، غیر قابل تغییر بودنشان و واکنش‌های پیچیده‌ای که نسبت به آن صورت می‌پذیرد، وجه تمایز این فقدان با سایر فقدان‌های مشابه دوستانه، عاشقانه یا خانوادگی به حساب می‌آید؛ به گونه‌ای که علاوه بر فوت بستگان درجه یک، فوت بستگان دورتر نیز می‌تواند عاملی تأثیرگذار در ایجاد تجربه‌ی فقدان باشد. به‌عنوان مثالی از مرگ نزدیکان خانم ج که مادرش را در اثر سرطان از دست داده است، در شرح بدترین خاطره‌ی زندگی‌اش می‌گوید: «من بخوام بگم بدترین لحظه‌ی زندگیم کی بوده، لحظه‌ای بود که مامانم رو دیگه گذاشته بودن تو خاک، تموم شده بود و می‌خواستن ببرنش به سمت جایی که قراره دفن انجام بشه.»

مرگ والدین: این تجربه چه از حیث تأثیر مستقیم آن و چه از حیث اثرات گسترده‌ای که بر سبک زندگی افراد می‌گذارد، معمولاً جزء بزرگ‌ترین فقدان‌های زندگی هر فرد به حساب می‌آید. خانم ۱۱ تجربه‌ی مرگ پدرش را این‌گونه توصیف می‌کند: «من سنم خیلی

کم بوده بابام فوت کرده، یعنی اولین چیزی که اصلن میاد با کلمه‌ی فقدان برام، اونه.» و از فوت پدر به‌عنوان مهم‌ترین فقدان تجربه شده یاد می‌کند.

مرگ سایر اقوام: مرگ سایر اقوام دورتر نیز می‌تواند یک فقدان عمده باشد. در ایران به‌طور اخص با توجه به نقش پررنگ پدربزرگ و مادربزرگ به‌عنوان مراقبت‌گر، تجربه‌ی فقدان آن‌ها به‌صورت برجسته در روایت جوانان نمود پیدا می‌کند. به‌عنوان مثال آقای د در روایت خاطرات مربوط به فوت مادر بزرگش می‌گوید: «سال ۸۳ مامان بزرگم که بزرگ‌ترین حامی عاطفی زندگی ما بود، سرطان گرفت و مرد. مادر بزرگ مادریم؛ که خیلی به لحاظ عاطفی تکیه‌گاه و پناهمون بود. اون مرد و انگار پشت من خالی شد.»

مضمون هفت: فقدان مفاهیم ذهنی

در بسیاری از مواقع، به واسطه‌ی تجربیات زیسته یا تغییرات شکل گرفته در نگرش و شیوه‌ی تفکر افراد، یکی از مفاهیم ذهنی‌ای که احساس می‌کردند که به آن اعتقاد داشته و یا آن را در زندگی‌شان لازم می‌دانند از دست می‌رود. این مفاهیم دامنه‌ی وسیعی از تصورات و باورهایی که فرد از خود و جهان دارد، خواست‌ها و آرزوهایی که روزگاری رسیدن به آن‌ها انگیزه‌ی زندگی‌اش بوده، فقدان عشق نه به واسطه‌ی نبود معشوق که به واسطه‌ی از دست رفتن این مفهوم در زندگی فرد، عدالت که پیوند عمیقی با نبود حمایت‌های فردی و اجتماعی دارد، آرامش و امنیت که معمولاً در کنار هم شکل گرفته و هم‌زمان از دست می‌روند، فقدان نقش‌ها که به انتظارات فرد از انسان‌های کلیدی زندگی‌اش و برآورده نشدن این انتظارات بازمی‌گردد و در نهایت فقدان‌های مفاهیمی کلیدی مانند معنا، آزادی و معنویت را شامل می‌شود. در ادامه برای هر یک از این فقدان‌ها مثالی آورده شده است.

فقدان آزادی که آقای د تجربه کرده است می‌تواند به‌عنوانی از فقدان‌های ذهنی شناخته شود. در روایت آقای د با فوت مادر بزرگ احساس امنیت و آزادی مختل می‌شود. او در تشریح فقدان‌های ذهنی ناشی از فوت مادر بزرگ می‌گوید: «آزادی، امنیت، همه چی؛ یعنی من این آزادی که میگم آره دقیقاً همینطوره. چون یادمه چند تا فحش یاد گرفته بودم

نمی‌دونستم دقیقاً یعنی چی. تو مدرسه یاد گرفته بودم. اینارو اومدم به مامان بزرگم گفتم. اونقدری احساس آزادی می‌کردم که پیام اینارو بهش بگم. ولی تو خونگی ما از آزادی خبری نبود».

تصورات و باورها: سقوط باورهای اخلاقی افراد به دنبال تجربیاتی مانند خیانت، از جمله شایع‌ترین فقدان‌های ذهنی‌ای است که تجربه می‌شود. در روایت آقای د اخلاق به‌عنوان یک مفهوم ذهنی به دنبال فقدان معشوق سقوط می‌کند. او در این باره می‌گوید: «من احساس می‌کنم که به آدم بدتری تبدیل شدم. من قبلش آدم بهتری بودم؛ یعنی اخلاق در من نهادینه بود و من بر مبنای رفتار می‌کردم. امروز در من نهادینه نیست و من انتخابش کرده‌ام و بر اساس اون رفتار می‌کنم و سعی می‌کنم بر مبنای رفتار بکنم! صد در صد چیزی از دست رفت؛ و اون مرزهای اخلاقم، ارزش‌های جدی زندگی من بود».

خواسته‌ها و آرزوها: گاهی یک حسرت، یک خواست یا یک آرزو که هرگز تجربه نشده نیز می‌تواند به‌صورت یک فقدان تجربه شود. در روایت آقای الف می‌بینیم که فقدان چیزی که هرگز نبوده مانند رابطه‌ی صمیمانه‌ی پدر و پسر می‌تواند باشد: «ماجرای آینه که من هیچ دوره‌ای اون حس نزدیکی رو به بابام نداشتم. این همیشه با یک حس کمبود همراه بود. چیزی نیست. چیزی که باید می‌بود».

عشق: در روایت آقای ح فقدان عشق به همراه یک حسرت عمیق بیان می‌شود. او در مورد این فقدان می‌گوید: «یه چیزی که من خیلی دوست داشتم تجربه‌ش کنم و دیگه نمی‌تونم تجربه‌ش کنم، به خاطر چیزایی که به ذهنم اضافه شده، عشق رمانتیکه؛ یعنی عشق در معنای رایج؛ یعنی من دوست داشتم که یه همچین چیزی رو تجربه بکنم. ولی خب دیگه نشد».

عدالت: تبعیض، به‌طور ویژه در دوره‌ی کودکی، معمولاً با از بین رفتن تصور فرد از جهان عادل همراه است. فقدان مفهوم عدالت می‌تواند تا دوره‌های بعدی زندگی فرد پایدارانه باقی بماند. آقای ح در خاطرات دوران کودکی‌اش می‌گوید: «من در واقع کودکی بسیار خشنی

داشتم؛ یعنی اینجوری بود که خیلی کتک می‌خوردم، خیلی؛ و اینطوری بود که دلایلم نمی‌دونستم که چرا دارم کتک می‌خورم... من هنوزم با این موضوع درگیرم که آخه چرا. می‌دونی یک خوددرگیری نسبت به اینکه اصلاً چرا دنیا باید اینطوری باشه.»

امنیت و آرامش: نبود احساس امنیت و آرامش در برهه‌های مختلف زندگی یکی از شایع‌ترین انواع فقدان بود که افراد تجربه کرده بودند. خانم ه به خاطره‌ای از کودکی‌اش می‌پردازد که ترس از تعرض جنسی فقدان امنیت را برای او ایجاد کرد: «عدم امنیت می‌تونه فقدان باشه؟ آره دیگه! هر وقت خونه‌ی خاله‌ی مامانم می‌رفتم اضطراب داشتم؛ که اون آدم بیاد پیش من؛ و من می‌رفتم به مامانم می‌چسبیدم. این احساس ناامنی تا به حدی پایداره در من.»

نقش‌ها: فقدان یکی نقش می‌تواند به‌عنوان یک فقدان ثانویه در غیاب ابژه‌ی عهده‌دارنده‌ی نقش احساس شود و یا حتی در حضور ابژه‌ی مورد علاقه نیز به دلیل تغییرات شکل گرفته در روابط نمود پیدا کند. به‌عنوان مثال فقدان یک نقش مثل نقش مادری حتی در فقدان‌های عمیقی مثل مرگ مادر هم کاملاً پررنگ است. مثلاً خانم و در مورد احساس فقدان که در نبود پدر تجربه می‌کند می‌گوید: «فوت پدرمو اون لحظه تو اون سن درک نکردم، بعدش از آثارش درک کردم. مثلاً بچه بودیم فلانی می‌گفت چه می‌دونم بابام دیروز فلان چیزو خرید، یا منو بغل کرد، یا بردم پارک، من می‌فهمیدم این وجود نداره برا من؛ پس من پدر ندارم.»

فقدان‌های وجودی: گستره‌ی این فقدان‌ها به حدی است که شاید بتوان آن‌ها را حتی مضمونی جدا در نظر گرفت. این فقدان‌ها در طول روایت افراد معمولاً همراه با تغییرات معنوی یا سبک تفکر هستند و مسائلی مانند از دست دادن ساخت‌های معنوی و دینی، فقدان معنا در زندگی و پوچی، فقدان آزادی و اختیار و فقدان اصالت وجودی فرد را در بر می‌گیرند. مثلاً در زندگی آقای ب فقدان معنا پس از از دست دادن روابط مهم عاطفی و تجربه‌ی افسردگی تبدیل به مهمترین فقدان می‌شود. آقای ب در این خصوص می‌گوید:

«هرچی که جلوتر رفتیم اون قسمت غم زیبایی که بهت گفتم کم تر شد. خیلی وقت‌ها یک جور درگیری‌های ذهنی اگزستانسیالی برام پیش می‌اومد. می‌شد که مثلاً فکر می‌کردم که آقا زندگی اصلاً چه ارزشی داره که حالا مثلاً چی شد؟ آخرش چی می‌شه؟ اینا همه هیچیه؟ به حالت پوچی. گه گاهی این فکر به سراغ من می‌اومد که آقا این زندگی چه معنی داره؟ چه ارزشی داره؟ وقتی که هیچ هدفی در واقع وجود نداره، هیچ غایتی براش نیست، چه دلیلی داره که اصلاً ادامه بدی تا آخرش؟ و خب می‌دونی، اینا قبلاً برای من وجود داشت. من جوابشونو داشتم؛ و این یک فقدان بود.»

بحث

نخستین هدف این مقاله بررسی چیستی فقدان به شیوه‌ای پدیدار شناختی بود. نتایج نشان داد که افراد مختلف به سه شیوه با چیستی فقدان روبرو می‌شدند. نخستین شیوه‌ی رویارویی بر مبنای از دست رفتن ابژه‌ای بود که زمانی وجود خارجی داشته است. این شیوه‌ی نگرستین فقدان با تعریف غالب پژوهشگران و منابعی که به فقدان این پدیده پرداخته‌اند هماهنگ بود (به‌عنوان مثال آرچر^۱، ۱۹۹۹؛ نیمیر^۲، ۱۹۹۸).

از سوی دیگر بخش قابل توجهی از شرکت‌کنندگان نیز فقدان را بر مبنای واکنشی که به آن صورت می‌گیرد که معمولاً این واکنش را در ادبیات روان‌شناسی با نام سوگ می‌شناسیم (رندو، ۱۹۸۴)، تعریف نمودند. این پیامدها در تعریف افراد معمولاً شامل جنبه‌ی منفی و گذرای فقدان بود و هیچ‌یک از شرکت‌کنندگان به اثرات منفی و مثبت درازمدت فقدان در تعریف اولیه‌ی آن اشاره نکردند؛ به‌گونه‌ای که فقدان از سوی این افراد بر مبنای دردی تعریف می‌شد که به دنبال یک از دست دادن ایجاد می‌شود. از همین رو اگرچه مطالعه‌ی حاضر، از این حیث که فقدان می‌تواند اثرات بلندمدت مثبت و منفی در زندگی افراد داشته باشد، با مطالعه‌ی اکون و نوینسکی (۲۰۱۱) در تضاد نیست، با این حال بر این نظر است که شرکت‌کنندگان در تعریف خود از فقدان به این اثرات توجه چندانی نداشتند.

۱. Archer, J.

۲. Neimeyer, R.

در این بین بخشی از شرکت‌کنندگان در مصاحبه‌ها، تعریف سومی را از فقدان ارائه کردند که از حیث پدیدار شناختی حائز اهمیت ویژه‌ای بود. در این نگاه حتی خواست‌ها و آرزوهایی که هرگز تحقق نیافته‌اند نیز می‌توانستند به مثابه‌ی یک فقدان عمده در زندگی افراد نقش بازی کنند. بدین ترتیب پدیدار فقدان ناامیدی از رسیدن به یک خواست را نیز، علاوه بر از دست دادن ابژه‌ی حاضر، در بر گرفته و نداشتن را در مقابل از دست دادن، محور بحث می‌کند؛ به گونه‌ای که بر اساس نتایج این تحقیق این ادعا قابل طرح است که تفاوت بین نداشتن و از دست دادن اساساً بحثی زبان‌شناختی است و در ذهن لاقبل بخشی از مخاطبان این تحقیق خواست یک ابژه با مفهوم «وجود» همراه بوده و در نتیجه ناامیدی از داشتن آن با پدیدار فقدان و سوگواری به دنبال این پدیدار همراه است. به نظر می‌رسد که اگر مانند هاروی (۱۹۹۶) فقدان را کاهشی در منابع ملموس و ناملموسی که فرد بر روی آن سرمایه‌گذاری کرده است در نظر بگیریم، می‌توانیم این نوع نگرش به فقدان را تبیین کنیم. این موضوع قابل پذیرش است که به دنبال وجود یک خواست که خود ممکن است به صورت ملموس (مانند داشتن یک دوچرخه) و یا ناملموس (مانند داشتن امنیت) باشد، سرمایه‌گذاری هیجانی‌ای بر روی آن صورت می‌گیرد و به واسطه‌ی تلاش یا فکر کردن بر روی آن خواسته، این سرمایه‌گذاری هیجانی رشد پیدا می‌کند. در نهایت زمانی که به هر دلیلی فرد از رسیدن به این خواست ناامید می‌شود و یا آن را در زمان نزدیک دور از دسترس می‌بیند چیزی در ساختار ذهنی او از دست رفته و کاهش آن را به‌طور ملموسی حس خواهد کرد.

باید به این نکته توجه داشت که برخی از شرکت‌کنندگان تحقیق که در تعریفشان از فقدان یا شرح خود از چستی این پدیدار، بر تعریف اول از فقدان بر مبنای از دست دادن‌ها تأکید کرده بودند، در روایت زندگی‌شان، به واکنش‌هایی از جنس واکنش‌های شناختی و هیجانی متداول در سوگ به دنبال نرسیدن به خواست‌ها و آرزوهایشان یا از دست رفتن یک فرصت احتمالی اشاره کردند. در نتیجه باید در نظر داشت که برخی از این تفاوت‌ها در تعاریف بیش از آنکه در نتیجه‌ی تفاوت‌های ادراکی افراد از موضوع فقدان باشد، ناشی از پیش‌فرض‌های ذهنی یادگرفته شده و دانش زبانی آن‌ها است.

بخش اعظم نتایج این تحقیق به تقسیم‌بندی انواع فقدان تجربه‌شده در تاریخچه‌ی زندگی افراد پرداخته است. اگرچه در گذشته نیز کوشش‌هایی برای این تقسیم‌بندی صورت گرفته بود، با این حال در نظر گرفتن فقدان با این گستره یکی از دستاوردهای این تحقیق است. گرچه تحقیقات مختلفی هر یک به بخشی از مضمون‌های به‌دست‌آمده در این مقاله پرداخته‌اند، وجود نظام‌های جامع تقسیم‌بندی در خصوص فقدان یکی از ضعف‌های ادبیات این حوزه به حساب می‌آید. یکی از تقسیم‌بندی‌های قابل قیاس با این تحقیق، تقسیم‌بندی اسکروتون (۱۹۹۵) است که فقدان‌ها را به دو بخش ملموس و ناملموس تقسیم می‌کند. مضمون فقدان مفاهیم ذهنی به‌دست‌آمده در اینجا تا حد زیادی منطبق با برداشت اسکروتون در خصوص فقدان‌های ناملموس است و سایر مضمون‌های به‌دست‌آمده را می‌توان در چارچوب فقدان‌های ملموس این تقسیم‌بندی بررسی کرد.

تقسیم‌بندی کلی دیگری که در خصوص فقدان‌ها انجام شده بود، به اهمیت زمان وقوع یک رویداد در برداشت فرد از فقدان بودن آن پرداخته است؛ به طوری که رویدادهایی که فراوانی وقوع کمتری در یک برهه‌ی سنی دارند، بیشتر به‌عنوان فقدان تلقی خواهند شد (هاروی و میلر، ۱۹۹۸). نتایج به‌دست‌آمده به‌طور ویژه در تحلیل روایت زندگی در مصاحبه‌های انفرادی از دو حیث با تقسیم‌بندی فوق موافق است. از یک سو فراوانی برخی فقدان‌ها به‌طور چشمگیری در روایت زندگی دوره‌ی ویژه‌ای از رشد بیش‌تر است. به‌طور محسوس از دست دادن پدر بزرگ و مادر بزرگ و نبود پدر و مادر به دلایل مختلف در بین فقدان‌های کودکی، فقدان‌های مربوط به روابط با خانواده و فقدان‌های تحصیلی در نوجوانی و فقدان‌های مربوط به روابط دوستانه و عاشقانه در سنین جوانی شیوع چشمگیرتری داشته و بیش‌ترین بخش روایات را شکل می‌دهند. از سوی دیگر در بین بدترین خاطرات و تأثیرگذارترین فقدان‌ها که به‌طور مستقیم از افراد مورد پرسش قرار گرفته شد، فقدان‌های کم‌شیوع در یک برهه‌ی رشدی شیوع زیادی داشت. به‌طور ویژه فوت یا بیماری‌های شدید والدین در سنین کودکی بیش‌تر از سایر فقدان‌های دارای این خصوصیت بودند. با این حال بخشی از نتایج نیز با این پیش‌فرض در تضاد بودند. به‌عنوان مثال شکست‌های عاطفی در جوانی علی‌رغم فراوانی بالایشان در این گروه سنی، همچنان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین

فقدان‌های افراد به حساب می‌آمدند. در کل نتایج این تحقیق، تأثیر هم‌خوانی با دوره‌ی رشدی را برای بیان یک رویداد به‌عنوان یک فقدان مورد تأیید قرار دادند اما به نظر می‌رسد که این معیار تنها یکی از عوامل تأثیرگذار برای درک یک رویداد به‌عنوان یک فقدان مهم و تأثیرگذار است.

در بین مضمون‌های به‌دست آمده، دو مضمون به‌طور ویژه در زمینه‌ی ارتباط با نزدیکان شکل گرفته‌اند. ارتباطات خانوادگی معمولاً اولین منشأ فقدان‌های دوره‌ی کودکی بودند. به نظر می‌رسد که این فقدان‌ها در بسیاری از روایات در بزرگ‌سالی نیز اثرات خود را به‌طور غیرمستقیم گذاشته‌اند؛ به‌طوری که بسیاری از فقدان‌های مفهومی که فرد در سنین جوانی تجربه کرده بود، (مانند امنیت، آرامش و عشق) به نوعی توسط مصاحبه‌شوندگان به روابطشان با والدین مرتبط دانسته می‌شد. این همبستگی‌شناسایی شده بین فقدان‌های دوران کودکی و فقدان‌های مفهومی بزرگ‌سالی، با مطالعاتی که ثابت کردند کودکان طلاق در بزرگ‌سالی احساس ناامنی کرده و در تعهداتشان به رابطه دچار مشکل هستند (اسکابینی و سیگولی^۱، ۲۰۰۴؛ کوئی^۲ و همکاران، ۲۰۱۱) هماهنگ است.

فقدان‌های ناشی از روابط عاطفی شایع‌ترین انواع فقدان در بین شرکت‌کنندگان در این تحقیق بودند. در بین شرکت‌کنندگان در مصاحبه‌های انفرادی، تمامی افراد دست کم یک فقدان عاطفی عمده را در تاریخچه‌ی زندگی یا مصاحبه‌ی نیمه‌ساختمند گزارش کردند. اگرچه برخی از فقدان‌های این مضمون در دوره‌ی نوجوانی روی دادند، اغلب این فقدان‌های تأثیرگذار به پس از بیست سالگی افراد مربوط می‌شدند. علاوه بر شرایط سنی، روابط طولانی‌تر، ناگهانی بودن و وجود عامل خیانت در شکست‌هایی که به‌عنوان فقدان‌های عاطفی عمده ذکر شدند، چشمگیر بودند. این نتایج با یافته‌های بکلوند و بایمر (۱۹۹۰) که سه متغیر طول مدت رابطه، ادراک فرد از نزدیکی رابطه و ناگهانی بودن بر هم خوردن رابطه

۱. Scabini, E., & Cigoli, V.

۲. Cui, M

را عوامل مؤثر بر شدت سوگ پس از فقدان عاطفی بیان می‌کند تا حد زیادی هماهنگ است.

فقدان‌های دیگری که این بار در کنش با جامعه شکل می‌گیرند، در این تحقیق تحت مضمون فقدان‌های اقتصادی و اجتماعی آورده شده‌اند. در بین این فقدان‌ها، مهاجرت بیش از سایر فقدان‌ها در گذشته مورد توجه قرار گرفته است. آردونودو^۱ (۱۹۸۱) در مقاله‌ای به این موضوع می‌پردازد که واکنش‌های افراد به مهاجرت تا حد زیادی به یک سوگ شباهت دارد. نتایج این تحقیق نه تنها نظر آردونودو را تأیید کرد، بلکه نشان داد که حتی جابه‌جایی‌های داخل شهری نیز اگر با قطع ارتباطات همسایگی و یا تغییر طبقه‌ی اجتماعی همراه باشد، می‌تواند به‌عنوان یک فقدان عمده مطرح شود. در کنار این مسائل، تغییر در شرایط مالی، جایگاه تحصیلی و در نهایت رویدادهای اجتماعی نیز هر یک اهمیت خود را دارند. کنکور و جنگ تحمیلی دو نمونه‌ی برجسته از فقدان‌هایی بودند که در ایجاد فقدان‌هایی در زندگی اکثر ایرانیان نقش بازی کرده‌اند. این نقش خود گواه اهمیت بررسی فرهنگ و ویژه‌ی گستره‌ی فقدان‌ها است.

دو مضمون فقدان‌های جسمانی و فقدان مفاهیم ذهنی، بعد فردی فقدان را مورد توجه قرار داده‌اند. فقدان‌های جسمانی چه به‌صورت نبود زیبایی و چه به‌صورت فقدان سلامت، سال‌ها مورد توجه قرار داشته‌اند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که بیماری و نقص عضو می‌تواند فرصت‌های فرد را برای رشد و استقلال گرفته و حالتی شبیه سوگ را ایجاد نماید (برای مثال همپتون و کوئین-هیلیارد^۲، ۲۰۰۴؛ منس و چاد^۳، ۲۰۰۱؛ رایان^۴، ۱۹۹۳). نتایج این تحقیق نیز بر این امر صحنه می‌گذارند که وجود نقص عضو و بیماری‌های شدید که زمین‌گیری را به همراه داشته باشد، در روایت افراد به‌عنوان یک فقدان عمده قابل طرح هستند. در برخی روایت‌ها وجود نقص عضو و بیماری‌های شدید به‌عنوان عامل فقدان‌های ذهنی دیگر نیز از سوی فرد در نظر گرفته شده بود. علاوه بر موارد فوق، آزارها و کمبودهای جسمی نیز

۱. Arredonodo, P.M.

۲. Hampton, N. Z., & Qin-Hilliard, D. B.

۳. Manns, P. J., & Chad, K.

۴. Ryan, K.

به‌عنوان فقدان‌هایی به همراه واکنش‌هایی از جنس سوگواری در چند روایت نمود پیدا کردند. وجود سابقه‌ی آزار جنسی در هر روایتی که با این رویداد همراه بود، بدون استثناء جزء فقدان‌های عمده از سوی افراد گزارش شد.

در مقابل ادبیات نسبتاً غنی‌ای که در مورد فقدان‌های ملموس و عینی وجود دارد، فقدان‌های ذهنی کمتر مورد توجه روان‌شناسان قرار گرفته‌اند. جز مواردی نادر (به‌عنوان مثال اسکروتون، ۱۹۹۵) اکثر تحقیقات فقدان را به یک رویداد بیرونی یا از دست رفتن شیئی ملموس مرتبط می‌دانند. با این حال نتایج این تحقیق نشان داد که بخش بسیار بزرگی از فقدان‌هایی که توسط شرکت‌کنندگان گزارش شد، بر مبنای مفاهیم ذهنی بود. در این بین فقدان‌های وجودی شاید بیش‌ترین تنوع و نقش را ایفا می‌کردند. فقدان‌هایی که بر مبنای از دست رفتن هویت و برداشتی که فرد از خود داشت شکل گرفته بودند، سقوط ارزش‌های اخلاقی که افراد آن را نه یک انتخاب که بعضاً به‌صورت یک فقدان در نظر می‌گرفتند، از دست رفتن نقش انسان‌های کلیدی علی‌رغم حضور فیزیکی‌شان نیز علاوه بر فقدان‌های وجودی از جمله فقدان‌هایی بودند که به‌طور تأثیرگذاری روایت زندگی افراد را شکل می‌دادند.

نمی‌توان از مرگ عزیزان به‌عنوان اولین چیزی که لغت فقدان برای اکثر انسان‌ها تداعی می‌کند، صرف‌نظر کرد. فوت عزیزان به قدری بزرگ و تأثیرگذار است که جای دادن آن در کنار سایر مضمون‌های فرعی فقدان‌های خانوادگی، دوستانه یا عاشقانه نمی‌تواند تصویر درستی از مجموعه‌ی فقدان‌های تجربه‌شده نشان دهد و خود باید به‌عنوان یک فقدان کلیدی به‌طور جداگانه‌ای در نظر گرفته شود.

در نهایت باید توجه داشت که همه آنچه گفته شد در زیست جهان جوان ایرانی که در دهه‌های پنجاه تا نود به زندگی کرده است معنا می‌یابد. نه تنها فقدان‌های اجتماعی که به وضوح به رویدادهای جامعه ما پیوند دارند که سایر فقدان‌ها، مانند فقدان‌های خانوادگی به دلیل تغییرات پیش آمده در بافت خانواده‌ها، فقدان‌های دوستانه به دلیل مهاجرت‌های گسترده و تغییرات در اولویت‌های ارتباطی از خانوادگی به دوستانه، فقدان‌های پیش آمده در روابط عاشقانه به دنبال ایجاد روابط مجازی و گسترش الگوهای ارتباطی جدید به‌ویژه

در یک دهه اخیر و حتی فقدان‌های ذهنی و به‌طور ویژه وجودی به دنبال تغییرات سبک تفکر نیز در بستر زیست جهان رشدی، زمانی و مکانی شرکت کنندگان قابل تفسیر است.

بحث و نتیجه‌گیری

در این تحقیق پدیدار شناختی سعی شد که حتی‌الامکان با تکیه بر تجربه‌ی زیسته‌ی جوانان به ماهیت فقدان پرداخته و گستره‌ی آن مشخص شود و درعین حال دسته‌بندی مناسبی نیز از انواع فقدان فراهم آید که از آن بتوان در تحقیقات میدانی و بالینی آتی بهره برد. نتایج بر این امر تأکید کرد که چنین بررسی‌های در بستر زیست جهان نسل‌های مختلف مردم این سرزمین می‌تواند دست آورده‌های جدیدی داشته باشد که فهم ما را از فضای روانی آن نسل تغییر دهد. باین حال باید در نظر داشت که در این تحقیق مانند اغلب تحقیقات کیفی و عمیق به دلیل تعداد پایین نمونه امکان اینکه ابعادی از این گستره مورد توجه قرار نگرفته باشد، همواره وجود دارد. از سوی دیگر رویکرد پدیدار شناختی حاکم بر فضای تحقیق ممکن است توجه را به فقدان‌های مفهومی و ذهنی بیش از فقدان‌های عینی معطوف کرده باشد. در نهایت به نظر می‌رسد که برای آنکه به تصویر جامعی از فقدان و تأثیرات آن در جامعه‌ی ایرانی برسیم، لازم است که این تحقیق را در مناطق دیگر کشور تکرار کرده و از رویکردهای کمی‌ای که بر مبنای اطلاعات این تحقیق ایجاد شدند نیز در بررسی فراوانی هر یک از این فقدان‌ها بهره برد. همچنین توجه به شیوه و عوامل تأثیرگذار بر شیوه‌ی واکنش به فقدان که خود امری وابسته به فرهنگ است، می‌تواند موضوع تحقیقات بعدی در این خصوص قرار گیرد.

منابع

معتمدی، غلامرضا. (۱۳۹۰). *انسان و مرگ، درآمدی بر مرگ‌شناسی*. تهران: نشر مرکز.

Amundson, N. E., & Borgen, W. A. (۱۹۹۲), "The Dynamics of Unemployment: Job Loss and Job Search", *the Personnel and Guidance Journal*, ۶۰, ۵۶۲-۵۶۴.

Archer, J. (۱۹۹۹), "The Nature of Grief: the Evolution and Psychology of Reactions to Loss", London: Routledge.

- Arredondo-Dowd, P. M. (۱۹۸۱), "Personal Loss and Grief as a Result of Immigration", *Personnel and Guidance Journal*, ۵۹, ۳۷۶-۳۷۸.
- Backlund, B., & Biemer, P. (۱۹۹۰), "The Dynamics of Ending a Romantic Relationship: An Empirical Assessment of Grief in College Students", *Journal of College Student Development*.
- Balk, D. E. (۱۹۹۹), "Meaning Reconstruction in the Wake of Loss", *Death Studies*, ۲۳, ۴۶۵-۴۷۲.
- Beehr, T. A. (۱۹۹۵), "Psychological Stress in the Workplace", New York: Routledge.
- Bejian, D. V., & Salomone, P. R. (۱۹۹۵), "Understanding Midlife Career Renewal: Implications for Counseling", *The Career Development Quarterly*, ۴۴, ۵۲-۶۳.
- Bugen, L. A. (۱۹۷۷), "Human Grief: A Model for Prediction and Intervention", *American Journal of Orthopsychiatry*, ۴۷(۲).
- Casado, B. L., Hong, M., & Harrington, D. (۲۰۱۰), "Measuring Migratory Grief and Loss Associated with the Experience of Immigration", *Research on Social Work Practice*, ۲۰(۶), ۶۱۱-۶۲۰.
- Cui, M., Fincham, F. D., & Durtschi, J. A. (۲۰۱۱), "The Effect of Parental Divorce on Young Adults' Romantic Relationship Dissolution: What Makes A Difference?", *Personal Relationships*, ۱۸(۳), ۴۱۰-۴۲۶.
- Harvey, J. H. (۱۹۹۶), "Embracing Their Memory: Loss and the Social Psychology of Storytelling", Allyn & Bacon.
- Harvey, J. H., & Miller, E. D. (۱۹۹۸), "Toward A Psychology of Loss", *Psychological Science*, ۹(۶), ۴۲۹-۴۳۴.
- LaGrand, L. E. (۱۹۸۹), "Youth and the disenfranchised breakup", In K. J. Doka (Ed.), *disenfranchised grief: Recognizing hidden sorrow* (pp. ۱۷۳-۱۸۵), New York: Lexington Books.
- Langdrige, d. (۲۰۰۷), "Phenomenological Psychology: Theory, Research and Method", Edinburgh: Pearson.
- Leana, C. R., & Feldman, D. C. (۱۹۹۴), "The Psychology of Job Loss", *Research in Personnel and Human Resources Management*, ۱۲, ۲۷۱-۳۰۲.
- MacGregor, P. (۱۹۹۴), "Grief: The Unrecognized Parental Response to Mental Illness in A Child", *Social Work*, ۳۹(۲), ۱۶۰-۱۶۶.
- May, R., & Yalom, I. (۱۹۸۹). *Existential psychotherapy. Current psychotherapies*, ۳۶۳-۴۰۲.
- McAdams, D. P. (۱۹۹۳), "The Stories We Live by: Personal Myths and the Making of the Self", Guilford Press.
- McCarthy, J. R. (۲۰۰۶), "Young People's Experiences of Loss and Bereavement", Berkshire: Open University Press.

- Miller, E., Dworkin, J., Ward, M., & Barone, D. (۱۹۹۰), "A Preliminary Study of Unresolved Grief in Families of Seriously Mentally Ill Patients", Hospital and Community Psychiatry, ۴۱, ۱۳۲۱-۱۳۲۵.
- Neimeyer, R. (۱۹۹۸), "Lessons of Loss: A Guide to Coping", New York: McGraw-Hill.
- Okun, B. F., & Nowinski, J. (۲۰۱۱), "Saying Goodbye: How Families Can Find Renewal Through Loss", Berkley Books.
- Rando, T. A. (۱۹۸۴), "Grief, Dying, And Death: Clinical Investigations for Caregivers", Champaign, IL: Research Press Company.
- Robak, R. W., & Weitzman, S. P. (۱۹۹۵), "Grieving the Loss of Romantic Relationship in Young Adults: An Empirical Study of Disenfranchised Grief", Omega Journal of Death and Dying, ۳۰, ۲۶۹-۲۸۱.
- Ryan, K. (۱۹۹۳), "Mothers of Adult Children with Schizophrenia: An Ethnographic Study", Schizophrenia Research, ۱۱, ۲۱-۳۱.
- Scabini, E., & Cigoli, V. (۲۰۰۴), "How Do Young Adult Children Deal With Parental Divorce: A Generational Prospect", Journal of Family Psychotherapy, ۱۵ (۱/۲), ۲۱۹-۲۳۳.
- Scrutton, S. (۱۹۹۵), "Bereavement And Grief: Supporting Older People Through Loss (1st ed.)", London: Edward Arnold.
- Smith, J. A. (۲۰۰۹), "Interpretative Phenomenological Analysis: Theory, Method And Research", London: Sage.
- Solomon, P., & Draine, J. (۱۹۹۶), "Examination of Grief Among Family Members of Individuals With Serious And Persistent Mental Illness", Psychiatric Quarterly, ۶۷(۳), ۲۲۱-۲۳۴.
- Walter, C. A., & McCoyd, J. L. (۲۰۱۵), "Grief And Loss Across the Lifespan: A Biopsychosocial Perspective", Springer Publishing Company.

